

حماسه های امام سجاد(ع) در کوفه و شام

حجت الاسلام و المسلمین سید حسن میر حسینی

حکمت بیماری امام سجاد(ع) در کربلا

چند روز پس از ورود امام حسین(ع) و همراهان ایشان به سرزمین کربلا، امام زین العابدین(ع) که ۲۲ ساله بود، سخت بیمار گردید و بستری شد، به طوری که قادر به حرکت نبود و در تمام دوره اسارت به همان حال باقی بود. به همین خاطر بعضی سؤال می نمودند که چرا آن امام جوان بایستی به چنین مرض سختی مبتلا شود که ناراحتی اهل بیت افزون بر آنچه که هست گردد؟!

ولی بعدها بر بیخبران معلوم شد که کسالت و ناتوانی آن امام جوان، مانند شهادت حضرت سید الشهدا(ع) و جوانان و اصحاب و اهل بیت آن حضرت، به خیر و صلاح آن بزرگوار و دین مقدس اسلام بوده است. در واقع می توان گفت که بیماری سخت امام، تتمیم امر شهادت، بوده است.

سرّ باطنی اینکه چه خیر و صلاحی در بیماری آن جناب بوده است، در دست نیست و این علمی است که مخصوص حضرت احدیّت جلّ و علا است، ولی از آنچه ظاهراً به مرور ایام معلوم گردیده، چند امر را می توان ذکر نمود:

اولاً: اگر آن حضرت مریض نبود، موقع استغاثه امام زمانش - حضرت ابا عبدالله الحسین(ع) - بایستی حتماً به یاری آن حضرت برمی خاست، و طبیعی بود که هر کس در آن روز به میدان جنگ می رفت شربت شهادت می نوشید، و اگر امام سجاد شهید می شد، مسأله امامت از میان می رفت. و حال آنکه مسلم بود که بایستی امامت بعد از امام حسین(ع) به حضرت علی بن الحسین(ع) منتقل گردد، پس بایستی حتماً امام سجاد(ع) زنده بماند، و راهی برای زنده ماندن آن حضرت در آن وادی پر خوف و خطر جز بیماری نبوده است.

چنانچه روز یازدهم محرم، وقتی خواستند اهل بیت(ع) را به اسارت ببرند، چند مرتبه آن حضرت را سوار شتر نمودند، اما وقت حرکت، به واسطه بیماری بر زمین افتاد، لشکریان بی رحم آماده شدند که آن حضرت را در همان حال بیماری به قتل رسانند، عمر بن سعد امیر لشکر یزید مانع شد و گفت: این جوان را بایستی زنده نزد امیر به کوفه ببرم.

به مقتضای کلام حق تعالی «عسی أن تکرهوا شیئاً و هو خیرٌ لکم» آن بیماری برای آن حضرت خیر بوده تا برای حفظ مقام امامت باقی بماند.

ثانیاً: باید امام سجاد(ع)، بیمار گردد تا زنده بماند و به شام برسد و در جامع اموی به آن طریقی که در کتب مقاتل ثبت شده است به منبر برود و در مقابل هزاران نفر از دشمنان اسلام که سالها بر بغض و کینه امیر المؤمنین(ع) و اهل بیت رسالت(ع) تربیت شده بودند، از جمله یزید پلید و امویان خونخوار، فضائل و مناقب آن حضرت و خاندان رسالت را به گوش همگان برساند.

حضرت علی بن الحسین(ع) با ایراد خطبه ای مفصل، خود و خاندان رسالت را معرفی نموده و مصائب وارده بر فرزندان رسول الله و اسارت دختران پیامبر(ص) را که در اثر جنایت بنی امیه به وقوع پیوسته بود به گوش شامیان رساند، به طوری که بعد از بیانات آن حضرت، صدای ضجه و شیون شامیان بیخبر برخاست، حق و حقیقت و مظلومیت خاندان رسالت آشکار گردید و یزید پلید نتوانست آن را تحمل نماید، به ناچار برخاست و از مسجد خارج شد و سیاست خود را از آن روز عوض کرد، و پس از تجلیل اهل بیت در شام، دستور به تشکیل مجالس عزا داده آنان را با عزت به وطن برگرداند. ۳۳۸

در واقعه کربلا سپاهی فراوان که از طرف دستگاه خلافت اموی تجهیز شده بود، جمعیتی را که شماره آنان به صد نفر نمی رسید محاصره کردند و تحت فشار قرار دادند تا با خلیفه وقت بیعت کنند و در مقابل امر وی تسلیم شوند، ولی چون این جمعیت اندک تن به بیعت ندادند و تلیم نشدند، جنگی سخت درگرفت که مدت آن بسیار کوتاه بود و در کمتر از یک روز، همه افراد آن سپاه مختصر کشته شدند. چنان گمان می رفت که این حادثه تاریخی هم مانند صدها حادثه دیگر در گوشه ای از تاریخ ثبت شود و بر اثر مرور زمان در ردیف حوادث کهنه و مرده تاریخ قرار گیرد.

هنگام وقوع این حادثه، هر کس به کار روزانه خود سرگرم بود، کسبه مسلمان به کار و کسب خود مشغول بودند، مسجدهای مسلمانان دائر بود و نمازها به جماعت برگزار می شد، خطیبان اسلامی در بالای منبر سخن از حلال و حرام، بهشت و دوزخ، ثواب و عقاب و دیگر موضوعات مذهبی می گفتند، تنها موضوعی که در میان نبود بحث پیرامون این حادثه به ظاهر زودگذر بود.

علل گزارش واقعه عاشورا توسط یزید

تنها دستگاه خلافت بود که به دو منظور جریان این واقعه را آن هم به اجمال و ابهام، به نواحی کشور اسلامی آن روز گزارش داد:

یکی آنکه مردم از کشته شدن سران نهضت مخالف دستگاه خلافت آگاه شوند و از پیش آمدی که برای ایشان روی داده است عبرت بگیرند تا دیگر نظائر این قیام تکرار نشود.

دیگر آنکه، دستگاه خلافت، خود را در این جریان محقّ و بی گناه، و سران قیام را مردمانی ماجراجو و فتنه انگیز نشان دهد و هر چند حسین بن علی(ع) در رأس آنان قرار گرفته باشد بر خلاف حقّ و زورگو معرفی کند!

نه تنها دستگاه خلافت بنی امیه و هواخواهانش، بلکه بیشتر مسلمانان آن روز جریان حادثه را به نفع کشندگان امام حسین(ع) تعبیر می کردند و تصور می شد که دیگر کسی از اهل بیت و دیگران یارای مخالفت با یزید را نخواهد داشت و دل‌های جریحه دار از شهادت امام(ع) هم پس از اندک زمانی در اثر مرور زمان التیام خواهد یافت.

در تاریخ وقوع این حادثه فقط چند نفری از اهل بیت عصمت و طهارت بودند که می توانستند این واقعه را ارزیابی کنند و از آثاری که بعد از این در میان مسلمانان و در تاریخ اسلام خواهد داشت سخن بگویند و مردم را از اشتباهی که بدان گرفتارند تا اندازه ای بیرون آورند و همین چند نفر بودند که توانستند با سخنان خود پرده از روی خبط ۳۳۹ دستگاه خلافت و اشتباه مردم بردارند و مردم را متوجه کنند که این شهیدان با دشمن چه کرده اند و این سرهای بریده روی نی در آینده تاریخ چه غوغایی به پا خواهند کرد، اینان بودند که به عنوان اسیر به این شهر و به آن دیار رفتند و مسیر فکری مردم را تغییر دادند و ساحت مقدس شهیدان خود را از هر گونه اندیشه ای جز اندیشه حق و سعادت مردم تبرئه کردند. ۳۴۰

کار خدا بود که دشمن، با زور و جبر، مبلّغان توانایی را به اسیری ببرد و در شهرها بگرداند و به آنها فرصت دهد که برای مردمی که بیش‌تر تماشاگر این حادثه اند سخن بگویند و خود را به آنان معرفی کنند و همه جا رسول خدا(ص) را به عنوان پدر و جدّ خود نام ببرند، نخستین فرصتی که به دست اهل بیت آمد و توانستند داد سخن بدهند، روز دوازدهم محرم بود که آنها را وارد شهر کوفه کردند.

سخنوران اهل بیت(ع) هر کدام به نسبت سخن گفتند و آنگاه که مجال سخن گفتن در بازار و دم دروازه را از دست دادند و دیگر جمعیتی جز در مجلس ابن زیاد در اختیارشان نبود، همان جا هم به عنوان جواب دادن به سؤالی ابن زیاد، پیام شهیدان را به مردم می رساندند.

خطبه ها و سخنان این گویندگان شجاع و بی نظیر در سینه های مردم جا گرفت و دلها را تکان داد، اشکها را جاری ساخت و مردم را متوجه اشتباه بزرگشان کرد، آنها را به ارزش این قیام متوجه ساخت

مجال تحریف این حادثه را از دست دشمن گرفت و فاجعه کربلا را به همان صورتی که بود در تاریخ ثبت کرد.

حماسه امام سجاد(ع) در کوفه

امام چهارم(ع) برای کوفیان خطبه خواند و پس از آنکه با اشاره ای آنها را خاموش و آرام ساخت، چنین فرمود:

«ای مردم هر کس مرا می شناسد که شناخته است و هر کس مرا نمی شناسد اکنون نام و نشان خود را برای وی می گویم. منم پسر آن کسی که با وی بی حرمتی کردند و آنچه داشت ربودند و مال او را به غارت بردند و زنان و فرزندان او را اسیر کردند».

راستی، اگر امام چهارم(ع) در این فرصت کوتاه، سخن از چپاول و غارتگری و هرزگیهای مردم عراق به میان نمی آورد و جزئیات واقعه و بی حرمتی های دشمن را بر سر بازار علنی نمی ساخت، بعید نبود که قضایا را در تاریخ اسلام، طوری دیگر جلوه می دادند و حتی می گفتند و می نوشتند که بردن اهل بیت به کوفه و شام از نظر تجلیل و تکریم و تسلیت بوده و به هیچ وجه عنوان اسیری و دستگیری در کار نبوده است.

اما امام چهارم(ع) در همان سطر اول خطبه خود، تاریخ صحیح عاشورا را گفت و در سینه های مردم نوشت. ۳۴۱

در آن روزی که این سخنرانی ها ایراد می شد و این خطبه ها به گوش مردم می رسید، جز خود آن گویندگان که نیک می دانستند چه می گویند و چه می کنند و در ارزیابی سخنان خود هیچ گونه اشتباهی نمی کردند، بقیه مردم نمی توانستند دریابند که این خطابه های اهل بیت، گاهی در بازار و دم دروازه ها، گاهی در مجلس عمومی و گاهی در مسجد و با مسلمانان نمازگزار، تاریخ عاشورا را چگونه خواهد ساخت و در آینده نزدیک، فهم و تشخیص مردم را تا چه حد عوض خواهد کرد و بیشتر مردم گمان می کردند که مردمی داغدار از فشار مصیبت سخنی می گویند و ناله ای می کنند و اشکی می ریزند. ۳۴۲

امام چهارم(ع) در مقابل مردم کوفه پس از آنکه سطری از هرزگیهای دشمن را در تاریخ ثبت کرد چنین فرمود: «منم پسر همان کسی که او را در کنار رودخانه فرات سر بریدند، بی آنکه او خونی ریخته باشد یا حقی به گردن او باشد.»

یعنی او را بی گناه کشتند.

«منم پسر آن کسی که او را به صورتی تلخ و ناگوار کشتند و پس از آنکه دیگر نیروی جنگ و مقاومت نداشت و ناتوان افتاده بود بر سر او ریختند و او را به شهادت رساندند و همین افتخار ما را بس است.»
امام چهارم(ع) با این جمله مردم را ناچار ساخت که جریان شهادت امام را بیشتر بررسی کنند، زیرا تنها کشته شدن را نمی توان افتخاری به حساب آورد، آن هم افتخاری که دیگر با داشتن آن نیازی به افتخار دیگری نباشد. امام سجاد(ع) می فرماید:

«ما را همین افتخار بس که خون ما را ریختند و مال ما را بردند و نسبت به ما بی احترامی و زنان و فرزندان ما را اسیر کردند.»

امام(ع) می خواهد مردم را متوجه کند که این قیام برای چه بود و رهبر این قیام چه خواست و چه کرد، اگر حساب این بود که او هم می خواست خلیفه شود و جان بر سر آرزوی خلافت نهاد و مال و جانش را در این راه به باد داد، چنین کشته شدنی نه تنها افتخار نیست، بلکه موجب شرمندگی است و چطور می شود امام چهارم به آن افتخار کند و بگوید که همین افتخار ما را بس است؟!

این جمله باعث تعجب مردم شد که چگونه این پیش آمدها موجب چنین افتخاری است، مگر مردم کم کشته می شوند؟ مگر در مبارزه های سیاسی جهانهای کمی به باد می رود؟ مگر در فتنه ها و آشوبهای اجتماعی، کم مال و زندگی و اثاث مردم به غارت می رود؟ این چه افتخاری است که مال انسان را ببرند و خانه انسان را آتش بزنند و عزیزان انسان را بکشند، اینها مصیبت است، نه مایه افتخار.

و از طرفی دیگر، این جمله مردم را به تحقیق و کنجکاوی و بررسی بیشتری وادار کرد تا جای این قیام و ارزش آن را در تاریخ اسلام پیدا کنند، و بنگرند که اینان چه می گفتند؟ و حرف

حسابشان چه بود؟ و چرا مانند باقی مردم و دیگر مسلمانان آرام و خاموش نشستند؟ و چرا هیچ یک از پیشنهادهای دستگاه خلافت را نپذیرفتند؟ چه عیبی داشت که امام حسین(ع) با یزید بیعت می کرد و با کمال احترام در میان مسلمانان زندگی می کرد؟ و آن همه عزیزان خود را که از دست داد برای خود نگه می داشت؟ و جان بر سر این مخالفت و مبارزه نمی گذاشت؟

امام چهارم(ع) با جمله هایی که گفت گوشهای مردم را برای شنیدن آماده ساخت، و اندیشه ها را برانگیخت و مردم خفته را بیدار کرد. بیشتر مردم شاید می گفتند: خوب شد که این دسته را کشتند و زندگی مردم به وضع عادی خود باز آمد و راه های عراق که چندی بسته بود باز شد، و رفت و آمد که

چندی به سختی انجام می گرفت به حال عادی برگشت، اما در میان افکار این مردم، امام چهارم(ع) یکباره فریاد می کند که:

«ما را کشتند و هر چه داشتیم به غارت بردند و ما را همین افتخار بس.»

این تعبیر مردم را تکان می دهد و انگیزه ای برای تحقیق و کاوش بیشتری در ایشان پدید می آورد.

امام چهارم(ع) سپس فرمود:

«ای مردم شما را به خدا قسم! آیا می دانید که روزی به پدرم نامه ها نوشتید و او را فریب دادید، و عهد و پیمان خود را با او محکم ساختید و سپس خود به جنگ وی برخاستید، هلاکت باد شما را از این توشه ای که برای خود پیش فرستادید! و رسوایی باد شما را از این تدبیر ناپسندی که بر آن استوار گشتید! فردای قیامت که شما را با رسول خدا روبرو کنند، چگونه با او روبرو خواهید شد؟! و با چه دیده ای به او خواهید نگریست؟! آنگاه که شما را مخاطب سازد و بگوید: شما که فرزندان مرا کشته اید و نسبت به من بی احترامی کرده اید از امت من نیستید.»

همین چند جمله امام(ع)، فکر مردم کوفه را دگرگون ساخت و چهره خندان مردم که بیشتر به منظور تماشای اسیران بیرون آمده بودند گرفته شد، عقده گلوها را گرفت، اشک در چشمها حلقه زد، هر چه مردم می خواستند خود را حفظ کنند امکان پذیر نبود، بالاخره ناله مردم از گوشه و کنار جمعیت بلند شد، جمله ای توییخ آمیز به یکدیگر می گفتند. یکی به دیگران می گفت: چه کار بدی کردید و خود را هلاک ساختید. دیگری می گفت: چه می شود کرد و فعلاً چه کاری از دست ما ساخته است؟

بار دیگر امام(ع) در میان موجی از اشک و آه مردم فرمود:

«خدا رحمت کند مردمی را که نصیحت مرا قبول کنند و سفارش مرا درباره خدا و رسول خدا و اهل بیت پیغمبر به کار بندند؛ چه، بر ما است که از رسول خدا پیروی کنیم.»

با همین خطبه کوتاه، چنان انقلابی در مردم پدید آمد که فریادها بلند شد: ای فرزند رسول خدا! ما همگی سخت را می شنویم و فرمان تو را می بریم و عهد و پیمان تو را نمی شکنیم و از تو روی بر نمی تابیم و به دیگری روی نمی آوریم، هر چه خواهی بفرما که برای انجام آن آماده ایم، با هر که می جنگی خواهیم جنگید، و با هر که سازگاری سازگاریم، حتی برای دستگیری یزید دست به کار می شویم و از مردمی که بر تو ستم روا می دارند بیزاریم.

از این گفته های مردم کوفه - که ابن طاووس نقل می کند - چنین بر می آید که هنوز مقصود امام را نفهمیده اند و شاید تصور می کنند که او هم سر جنگ دارد و پی قشون و سپاه می گردد! اینان هنوز نمی دانستند که از نظر قیام و نهضت و شهادت، کار به انجام رسیده است و دیگر نیازی به جنگ و خونریزی و شمشیر کشیدن نیست، آنچه مانده است و باید به انجام رسد همین سخنرانی ها و خطبه ها و گفتارهاست که تنها وسیله منعکس کردن جریان عاشورا است. ۳۴۳

حماسة امام سجاد(ع) در شام

الف - در مجلس ابن زیاد: امام چهارم(ع) دیگر سخن نگفت و فرصتی برای سخن گفتن به دست نیاورد تا روزی که اهل بیت را به مجلس رسمی و عمومی ابن زیاد آوردند، آنجا هم فرصتی کوتاه به دست آمد و آن را از دست نداد و با چند جمله کوتاه در مجلس اثر گذاشت. ۳۴۴

در شام هم فرصتهایی به دست امام(ع) آمد و از هر کدام در حد امکان استفاده کرد.

ب - در بازار شام: در بازار دمشق در پاسخ به «ابراهیم بن طلحة بن عبیدالله» که جلو آمده بود و امام سجاد(ع) را شماتت می نمود مطالبی بیان داشت. ۳۴۵

فرصت دیگری در بازار شام به دست امام چهارم(ع) آمد و آن هنگامی بود که اهل بیت را بر در مسجد دمشق - همانجا که معمولاً اسیرها را نگاه می داشتند - نگاه داشته بودند، یکی از پیر مردان شام رسید و به آن حضرت دشنام داد و امام(ع) هم با بیان آیه تطهیر و آیه مودت جوابش را داد. ۳۴۶

ج - در مجلس یزید: فرصت دیگری که به دست امام چهارم(ع) افتاد، در مجلس رسمی یزید بود. هنگامی که برای اولین بار اسیران اهل بیت را بر او وارد کردند. امام چهارم(ع) که از کوفه تا آنجا زیر زنجیر بود گفت:

«یزید! تو را به خدا قسم چه گمان می بری، اگر پیغمبر خدا ما را به این حال بنگرد؟!»

این جمله بسیار مؤثر و قابل توجه بود، در اثر همین جمله، یزید دستور داد که زنجیر را از امام چهارم(ع) برداشته و در اثر همین جمله هر که آنجا بود منقلب شد و گریست. از اینها مهمتر تعبیر امام(ع) بود که یزید را به نام او خطاب کرد و بر حسب آنچه معمول بود او را امیر المؤمنین نخواهد.

آری، این سند ارزنده را هم در تاریخ اسلام ثبت کردند که ما اهل بیت پیغمبر، حتی زیر زنجیر و در موقع اسیری هم به یزید، امیر المؤمنین نمی گوئیم و او را به جانشینی رسول خدا و خلافت پیغمبر نمی

شناسیم؛ این شما و این تاریخ اسلام، از اسیران اهل بیت یک نفر نبود که یزید را جز به نام او بخواند. ۳۴۷

د - در مسجد جامع شام: بهترین فرصتی که در شام به دست امام چهارم (ع) آمد، روزی بود که در مسجد جامع، خطیب رسمی خلیفه، بالای منبر رفت و در بدگویی علی بن ابیطالب و فرزندان او (ع) و خوبی و شایستگی معاویه و فرزندان وی سخن داد، این صحنه هم مانند بسیاری از صحنه های تاریخی که علیه حق و اهل حقیقت بود به وجود آمد و به وجود آورندگان آن هم نمی فهمیدند که حق می تواند از هر پیش آمدی به نفع خود استفاده کند و از همان نقشه هایی که برای از میان بردن حق طرح می شود بر ثبات و پایداری خود بیفزاید.

سخن گفتن امام چهارم (ع) در این شهرها بخصوص لزوم بیشتری داشت؛ چه، شهر دمشق از همان روزی که به دست مسلمانان گشوده شد تا روزی که اسیران اهل بیت وارد شدند، یعنی در مدت تقریباً چهل و شش سال پیوسته زیر نفوذ بنی امیه بود و حکومت آنجا به دست امویان که در جاهلیت و اسلام، دشمنان دیرین اهل بیت بودند اداره می شد.

بالاخره امام چهارم (ع) در زمانی مناسب وارد این شهر شد و فرصتی به دست آورد تا با مردم آن سخن بگوید و پرده از روی حقایقی که در مدت چهل و شش سال از مردم آن مرز و بوم نهفته مانده بود بردارد، این مجال سخنرانی هر چند به آسانی به دست امام (ع) نیفتاد و مشکلات و ناراحتی های فراوان به همراه داشت، اما بسیار مغتنم بود و چه بهتر که با اصرار خود خلیفه، فرزند امیر المؤمنین و امام حسین (ع) به دمشق آید و روی منبری که برای بدگفتن به پدران بزرگوارش گذاشته شده برآید و به حساب تبلیغات چهل و شش ساله بنی امیه برسد و مردمی که سالها در گمراهی و دوری از حق به سر برده اند را با یک سخنرانی چنان روشن کند که همانجا مخالفان اهل بیت موافق شوند و مردم شام با نامهای مقدسی آشنا شوند که کمتر آنها را شنیده اند. ۳۴۸

۳۳۸. گروه رستگاران، ج ۲، ص ۲۹۹.

۳۳۹. بدون بصیرت به کاری دست زدن، اشتباه کردن، فرهنگ عمید: ۱ ۸۳۵. ۸۳۵.

۳۴۰. بررسی تاریخ عاشورا، ص ۱۲۸ و ۱۲۹.

۳۴۱. بررسی تاریخ عاشورا، ص ۱۳۵.

۳۴۲. همان، ص ۱۳۷.

۳۴۳. بررسی تاریخ عاشورا، ص ۱۳۸.

۳۴۴. همان، ص ۱۴۲.

۳۴۵. بررسی تاریخ عاشورا، ص ۱۴۳.

۳۴۶. همان، ص ۱۴۴.

۳۴۷. همان، ص ۱۴۵.

۳۴۸. بررسی تاریخ عاشورا، ص ۲۲۸.